

عرفان در شعر فارسی غالب

دکتر جهانگیر اقبال*

چکیده

زبان فارسی حدوداً هفت صد سال زبان دولتی هند بوده و این امر مسلم است که شاهان مغول در هر زمان حامی و پاسداران زبان و ادبیات فارسی بوده‌اند به همین علت زبان فارسی، زبان رسمی دربار آنان بود. تعداد بزرگی از علماء، ادباء، شعراء و مورخین فارسی پرورده‌ی همین دوره می‌باشند. در اواخر قرن هجدهم میلادی اوضاع سیاسی هند تغییر کرد و به سبب این اوضاع زبان فارسی هم رو به زوال نهاد؛ هر چند که در بعضی جاها زبان فارسی پیشرفت نکرد اما برخی مناطق هند از قبیل دهلی، رامپور، اوده، حیدرآباد، بهوپال، کشمیر، ملتان، لاهور، عظیم‌آباد و جز آن همان قدر در گسترش زبان و ادبیات فارسی از حیث مرکزهای زبان فارسی شناخته شدند که در دوره پیشین بودند.

در قرن هجدهم میلادی شاعران و نویسندگان زیادی در سرزمین هند می‌زیستند که زبان و ادب فارسی را سر و صورتی دادند. در ردیف همین شاعران و نویسندگان والامقام سده‌ی هجدهم میلادی میرزا اسدالله خان غالب شاعر برجسته هند بوده است. غالب نه تنها در هند که وطن مألوف اوست، شهرت دارد بلکه تمام کشورهای فارسی زبان معرفت دارد.

بنابر گفته آقای علی اصغر حکمت، غالب دهلوی آخرین شاعر برجسته فارسی هند است که شعر فارسی را به اوج کمال رسانیده است. شاعر دیگر فارسی که به نام صهبانی معروف است درباره غالب می‌گوید:

چو دیدم غالب و آزرده را از هند صهبانی به خاطر هیچ یاد از خاک ایرانم نمی‌آید

کلیدواژه‌ها: عرفان، تصوف، وحدت، عشق و عقل، انسان قبل

jahanghir_eghbal@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۹۷/۰۵/۰۷

تاریخ دریافت: ۹۷/۰۳/۰۱



مقدمه

بعضی از محققان عقیده دارند که غالب عملاً صوفی بود و نه فیلسوف. البته فکر صوفیانه و فلسفی داشت و شعر عرفانی و صوفیانه سروده است. شاعر مولانا الطاف حسین حالی شاگرد رشید غالب در کتاب خود یعنی «یادگار غالب» درباره صوفی‌گری غالب می‌نویسد:

«... برای شعر گفتن خوب است» مناسبت خاصی داشت و کتاب‌ها و رسایل حقایق و معارف به کثرت مورد مطالعه او قرار گرفته بود و اگر حقیقت را بخواهید، همین افکار عرفانی میرزا را نه تنها در میان معاصران خود بلکه در میان همه شعرای قرن دوازدهم و سیزدهم هجری امتیازی بخشیده بود.»

غالب از لحاظ فکر و عقیده صوفی و فلسفی بود و بیشتر آثارش تحت را تأثیر صوفیان به وجود آورده است به گفته دکتر لطیف «یک فلسفی به ذهن و فکر ربطی دارد و صوفی بر قلب» غالب می‌گوید:

ای نیلگون حصار فلک بارگاه تو	وی بارگاه تو ز حوادث حصار من
ای نو بهار باغ جهان گرد راه تو	وی گرد راه تو به جهان نو بهار من
ای در ثنای خاطر معنی نگار معین تو	پویان به فرق خامه معنی نگار من
رویت بیاض صفحه‌ی نگار یمین تو	مویت سواد نامه‌نویس یسار من
ای صد هزار فصل ربیعی نثار تو	وی بی‌شمار مرگ طبیعی دچار من

میکش اکبرآبادی در ماهنامه «آج کل» مقاله‌ای به زبان اردو به عنوان «میرزا غالب یک صوفی کی حیثیت سی» نوشته است. او در مقاله مزبور درباره‌ی نامه‌های غالب که از طرف غالب به طرف حضرت جی خدانما نوشته بود، ذکری می‌آورد که غالب عملاً صوفی بود. چون او به حواله این حدیث ابن‌العربی اقرار کرد که «الفقر سوادالوجه فی الدارین» علاوه بر این تحت تأثیر شیخ اکبر محی‌الدین ابن عربی عقیده‌اش را پخته کرد و خودش فرمود که من اعتقاد دارم و حق دانم، چنانکه در غزل خود چنین می‌گوید:

هر ذره محو جلوه حسن یگانه‌ایست	گویی طلسم شش جهت آینه‌خانه‌ایست
حیرت به هر سر و پای برد مرا	چون گوهر از وجود خودم آب و دانه‌ایست



در هر ده تو چند کشم ناز عالمی داغم ز روزگار و فراقت بهانه ایست
در یک نامه میرزا غالب می گوید:

«... قبله و کعبه! راستی میرا آئین اور محبت میرا دین، سی سیح کو ایمان اور جهوت کو کفر
بهتاهون- عنایت اور عتاب دونون التفات کانتیجه هین رها اغراض دنیا وی و دین کی باری مین تو
الحمدلله که میرا دل آنن دونون چیز وی سی پاک، سی- مین محبت کی سوانه دنیا سی واقف
هون نه دین سی- مین هیچ اور نادان هونی که با وجود اتناجانتاهون که وجود ایک هی اور هرگز
منقسم نهی هوسکتا...»

از نامه های دیگر غالب نیز آشکار می شود که او به وحدت الوجود همیشه می نویسد و می گوید که
قلب من همیشه به طرف این عقیده مایل می باشد. غالب عاشقی بود که حق آگاه و عارف در غزلی
چنین می گوید:

با من که عاشقم سخن از ننگ و نام چیست در امر خاص حجت دستور عام چیست
مستم ز خون دل که دو چشمم از آن پُرس گویی مخور شراب و نه بینی به جام چیست
با دوست هر که باده به خلوت خورد مدام داند که حور و کوثر و دارالسلام چیست
دل خسته ی غمیم و بود می دوا ی ما با خستگان حدیث حلال و حرام چیست
باید متذکر می شویم که عرفان عملی عبارت است از سیر و سلوک انسان، یا بیان سیر و سلوک
انسان الی الله، و به عبارت دیگر بیان حالات و مقالات انسان در سیر به سوی حق، از اولین منزلی
که عرفا آن را منزل اول نام می نهند یعنی منزل بیداری، تا آخرین منزل که منسوب به حق است
غالب این منزل ها را طی کرده بود، در این روش غالب مقلد حافظ شیرازی بوده است در پیروی
حافظ این غزل سروده است:

حافظ می گوید:

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند و ندران ظلمت شب آب حیاتم دادند
غالب به تتبع این غزل حافظ این طور سروده است:
مژده صبح در این تیره شبانم دادند شمع گشتند و ز خورشید نشانم دادند



رخ گشودند و لب هرزه سرایم بستند
 دل ز غم مُرده و من زنده همانا این مرگ
 در بالا راجع به عرفان عملی سخن گفتیم علاوه بر این قسمت دوم عرفان نظری است - عرفان نظری - یعنی بینش عرفانی، یعنی آن نظری که عارف و عرفان درباره جهان و هستی دارد که به طور مسلم با نظر هر فیلسوفی مختلف است. غالب مثل حافظ، رومی، سعدی و جز آن شاعر عارف و صوفی نامدار بوده است که همه‌ی مسائل عرفان و توصف را به کلام خود آشکار ساخته است. علاوه بر این شاعران او عرفی و نظیری و بیدل را نیز ستایش کرده است. اشعار زیر را ملاحظه کنید:

اگر داغت وجودم را در اکسیر نظر گیرد
 سرپای من از جوش بهاران پرده برگیرد
 محبت هر دلی را کز نزاکت سرگران آید
 سبک در دام ذوق ناله مرغ سحر گیرد
 خوشا روزی که چون از مستی آویزم به دامانش
 که از دستم کشد گاهم بروی چشم تر گیرد
 ز فیض نطق خویشم با نظیری همزبان غالب
 چراغی را که دودی هست در سر زود می گیرد
 غالب در مدح رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نعت‌هایی سروده است که از آن عقیدت او با رسول خدا هویدا می گردد. اشعاری چند در مدح پیامبر اسلام این طور سروده است:

به رفتار صحرا گلستان کنی
 به گفتار کافر مسلمان کنی
 لب نازنینش گزارش پذیر
 جهان آفرینش سپارش پذیر
 ز بس محرم پرده‌ی راز بود
 به نزدیکی حق سرافراز بود
 ز رازی که با وی سرودی سروش
 صدائیش بودی ز اول به گوش
 یمن روشن از پرتو روی او
 ختن بسته‌ی چین گیسوی او
 کنم تاج طرح از گهر ریزه‌ها
 ز گوهر به تاج اندر آویزه‌ها
 به سائل دهم تا رسانم سرش
 به جای کز آنجا رسید افسرش
 غالب در منظومه‌ی خودش موضوع تصوف و عرفان را درآورده است.



از کلامش عالی‌ترین عرفان او پیدا می‌شود. غالب به مقابله شاعران دیگر هندی از نظر معانی عرفانی بعضی رسیدن به عمق عرفان جلوتر است. نه از نظر شعری و ادبی و هنری بلکه از نظر رسیدن به عمق عرفان، غالب اشعار زیادی در این زمینه دارد. در شعار زیر می‌گوید:

قانع نثیم از بهشت نیزم بخشند از بخشش خاص تا چه چیزم بخشند
امید که صرف رونمایی تو شود جانی که بروز رستخیزم بخشند
میرزا غالب پیرو صلح کل بوده است و همیشه به مشرب صلح کل اشعار زیادی سروده است. در جایی می‌گوید:

مقصود ما ز دیر و حرج جز حیب نیست هر جا کنیم سجده بدان آستان رسد

کتابنامه

- یادگار غالب، مولانا الطاف حسین حالی، مطبع نامی کانپور، ۱۸۹۷ م.
- عرفان حافظ، استاد مرتضی مطهری، انتشارات صدرا، تهران، ربیع‌الاول ۱۴۳۵.
- کلیات غالب، ؟؟؟؟، امیرحسن نورانی + نولکشور لکهنو، جوزی ۱۹۶۸.
- انتخاب غالب، تصیح امتیاز علی عرشی، رامپور، شماره ۳، ۱۸۶۶ م.
- بین‌المللی سینمار غالب، دهلی نو، ۱۹۴۹ م. عنوان نکته چند درباره نغز غالب.
- میخانه ته حرف، تابان نقوی امر و هوی، غالب انسی بتوت دهلی نو، ۱۹۹۶ م.
- کلیات فارسی غالب، مطبع نولکشور، ۱۸۶۳ م.
- دیوان غالب دهلوی، مقدمه، تصحیح و تحقیق، دکتر محمدحسین حائری، ناشر احیاء کتاب، چاپ اول، ایران، ۱۳۴۴ هـ.
- دیوان حافظ شیرازی.